

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در باب استصحاب را گفتیم جمع بکنیم و جوهی که گفته شده و کیفیت استدلال را متعرض شدیم، مجموعاً تا این جا نه وجه شد، وجه دهم یک نکته عرفی در باب استصحاب باشد آن نکته عرفی همانی است که ما کراراً طرح کردیم و آن توسعه یقین بقائاً است یعنی یک نوع تنزیل و اعتبار یقین در مرحله بقاء است. خب چون در بحث فقه هم الان مشغول امور اعتباری هستیم اجمالاً امور اعتباری وضعشان روشن شد و آن این که یک امر حقیقی را تصور می کنیم چیزی را که نیست در قیاس با آن و با اثری که بر آن بار شده آن امر حقیقی را به او می پوشانیم و به اصطلاح ایجاد می کنیم یا به اصطلاح همیشگی خودمان ابداع می کنیم، این را اصطلاحاً عرض کردیم هر جایی که دنبال امر حقیقی باشیم همان جاهایی است که در اصول بهش امارات و حجج می گویند، آن جایی که دنبال امر ابداعی باشیم همانی است که اصول عملیه که یکیش هم استصحاب است، آن وقت بنا بر این تصور حقیقت استصحاب عبارت از یک نوع یقین تنزیلی، یک نوع تنزیل یقین، توسعه یقین در مقام بقاء و این که می گویند شک لاحق یا مثلاً یقین سابق این معنای انتزاعی است، بحث کلمه سابق و لاحق در باب استصحاب لحاظ نمی شود نه به این عنوان که این سابق بود، این عنوان را نگاه نمی کنیم، این ها عناوین انتزاعی است مثل فوقیت سقف، خودش چیزی نیست، آنی که خودش هست آن یقین به حدوث را توسعه می دهد در مرحله بقا چون عرض کردیم در امور اعتباری یک حقیقتی مفروض است و مفروض این است که یک امری که فاقد آن حقیقت است می خواهیم واجدش بکنیم یا همان حرفی را که تقریباً در کلمات مرحوم آقای طباطبائی هم بود اعطاء حد شیء لغیره یا این که حد چیزی را بپوشانیم، لباس از لباس به معنای پوشیدن است، لباس شیر بودن را به زید می دهیم در اعتبارات ادبی، آن را می

عرض کردیم در اعتبارات ادبی امر روشن است چون آن امر واقعی مشخص است، اعتبار کردنش مشخص است و چون یک امر عرفی است آن اثر هم غالباً مشخص است مثلاً اثر این است که این بترسد، می گوئیم شبیه مار است مثلاً، اثر این است که علاقه پیدا بکند مثلاً می گوئیم مثل آب حیات است مثلاً و الی آخره، چون در آن جا اثر واضح است و امر حقیقیش واضح است با آن جایی که فاقد است تقریباً در باب اعتبارات ادبی می شود گفت که اصلاً به اصطلاح امروزی ها یک لغت جهانی است، گاهی تعبیری دارند که این کارتون ها در فرهنگ جهانی جا باز کرده، به خاطر این که آن یک نوع اعتبار است دیگه، آن شکل هایی که می کشند، حالات مختلف بهش می دهند این یک نوع لغت جهانی است، یک نوع امر جهانی است یعنی در عامه بشر در روی کره زمین چون این هم خودش یک مطلبی است که بعضی از مطالب روی عامه کره زمین تاثیرگذار است یعنی یکنواخت است، این هم خودش یک بحثی دارد مثلاً ماه و سال را الان می دانید اختلاف دارند اما هفته الان کل کره زمین هفت است، دیگه شش روز نداریم مثلاً، هشت روز هم نداریم، همه هفته است همه هم همین اصطلاح را دارند به لغت های مختلف، حالا این بحثی هم دارد که چرا هفته مثلاً در کل کره زمین یکنواخت است به خلاف ماه هم عددش هم مقدارش و هم خصوصیاتش فرق می کند، به خلاف سال که فرق دیگری دارد.

علی ای حال کیف ما کان دقت بکنید این مقدار در اعتبارات ادبی تقریباً لغت عمومی است، حالا ممکن است در بعضی از جوامع که دیده هم می شود اعتبارات ادبیشان کم باشد چون این خودش یک نوع پیشرفت ذهنی باشد، ممکن است کم باشد اما اصل اعتبار ادبی جا افتاده است در ارتکاز انسانی اما اعتبار قانونی مشککش این است یعنی آن مشکل اعتبار قانونی روحش با اعتبار ادبی یکی است، یک حقیقتی هست، یک چیزی هم نیست، فاقد آن حقیقت است، می خواهیم این حقیقت را به آن بپوشانیم، می خواهیم اعطا بکنیم، اثری هم باید باشد، این ها تا این مقدارش با هم مشترکند اما این که آن چیزی که نبوده را می خواهیم بگذاریم چیست این درش اختلاف می شود، سرّ اختلافات قانونی حالا به اصطلاح امروزی فلسفه حقوق، سرّ اختلاف این است، اصلاً نکته اساسیش این است و این نکته را هم اگر بشود حتی المقدور به یک ضابطه مندش بکنیم یعنی شکلی پیدا بکند این خیلی خوب است، این الان ضابطه مند کردنش مشکل است، ببینید مثلاً می خواهید بگوئید زید آب بیاورد، عرض کردیم در مباحثی که از مرحوم علامه طباطبائی هم

.....

خواندیم شما آن امر حقیقی را چی می بینید؟ مثلاً شما خودتان اراده دارید این امر حقیقی است، آب می خواهید، این پسر شما هم اراده آب آوردن ندارد، شما می خواهید این اراده را در او ایجاد کنید، بعضی ها هم گفتند مفاد امر همین است، ایجاد داعی در غیر. وقتی می گوئید جثنی بماء ایجاد داعی می کنید، درست هم هست، حرف باطلی نیست، درست است، چرا باطل نیست؟ چون قابل اعتبار است، یک امر حقیقی دیده خودش اراده دارد، از آن طرف هم این پسر اراده آب آوردن ندارد، این می آید اعطاء حد الشیء لغيره، اراده خودش را در او ایجاد می کند، این سرّ اصلاً تفسیر امر این طوری است و لذا حقیقت امر را عبارت از ایجاد داعی و بعث طرف برای این کار می دانند.

خب سوال: معقول است؟ بله معقول است، ممکن است؟ بله، ما هم اعتبار می کنیم اما ممکن است همین مطلب را اضافه بر این که ایجاد داعی او را در عهده او می بیند، عهده را عرض کردم نسبتی است که بین شخص و چیزی، فعلی یا عملی یا شیء خارجی ملاحظه می شود، این را اصطلاحاً عهده می گویند، اگر خودش به عهده بگیرد یعنی خودش انجام بدهد تعهد می گویند، فرق تعهد با عهده مصدر و اسم مصدر است، خودش را در نظر بگیریم عهده می گویند یعنی شما اتیان ماء را در عهده او می بینید، ببینید! در عهده او می بینید، این در عهده او که نبود اتیان ماء، شما این را می بینید و ایجاد می کنید، معقول است؟ بله معقول است، هیچ مشکل خاصی ندارد، این اثرش با آن یکی فرق می کند، آن یک نحوه اعتبار بود این یک نحوه اعتبار، اعتبارات قانونی مشککش این است یعنی مشکل اساسی در اعتبارات این است که چون همه اش ممکن است، فرض کنید جایی که مال باشد ممکن است تکلیف باشد مثلاً ممکن است بگوئید شما اگر در حج چنین کردید یک گوسفند بکش، آن را وادار کنید، ایجاد داعی کنید، ممکن است ایجاد داعی باشد و تعهد به ذمه باشد، در ذمه او گوسفند می بینید که اگر فوت هم کرد ورثه باید بدهند، اگر در وقتش هم نداد هر وقت توانست باید بدهد، در ذمه او می بینید، مضافاً به این ممکن است چون مال است این طرف گوسفند دارد، شما این را ببینید بگوئید شما اگر این کار را کردید این گوسفند هم از ملک تو خارج می شود می شود ملک، این ها ممکن است، امکان دارد. خوب دقت کنید! مثلاً تعهد را فعل بگیریم مثلاً جثنی بماء این یک جور تعهد است، إذبح شاتا اگر این کار را کردی یک گوسفند بکش، این یک نحو

دیگری است، یک نحو تکلیفی است مثلاً بنای آقایان این است که در تکالیفی که مال باشد غیر از تکلیف و ایجاد داعی ذمه هم هست، طبیعت مال ذمه هم دارد اما در تکالیف دیگری که فعل است، جز افعال است آن توش ذمه نیست. ببینید تمام این ها امکان دارد هیچ مشکل هم ندارد، معقول هم هست، مقبول هم هست، هیچ مشکل خاصی هم ندارد، مشکل کجاست؟ آن است که شما چی جعل می کنید یا اگر بخواهید از روایات و ادله شرعیه استظهار بکنید یا از هر قانونی چه استظهار می شود از آن قانون و إلا این مشکل کار اعتبارات قانونی این است، اصلاً مشکل کارش این است.

شما در باب استصحاب دیروز زید زنده بود، شما می خواهید ابداع بکنید چون امروز می گوید زنده است؟ می گوید بله، دیروز دیدمش، خیلی خب شاید دیشب فوت کرده، شاید اگر واقع را نگاه بکند احتمالش هست، نمی شود انکار کرد. حالا اگر بخواهد بگوید او بقاء است این خب احتمال دارد می گوید این حی است، حی، دیروز حیات داشت امروز هم دارد، ممکن است ابداع حیات بکند، کما این که ممکن است ابداع اصل عملی بشود، بگوید تا دیروز مثلاً اموالش تقسیم نمی شد چون زنده بود دیگه، مثلاً این هم زوجه اش بود فلان بود امروز هم همان آثار را عملاً بار کند، آثار را بار کند، این هم معقول است، آن هم معقول است این هم معقول است، این چیزی نیست یعنی مشکل اعتبارات قانونی این است که در اعتبارات قانونی چون لحاظ اثر می شود و تصرف، اعتبار به هر حال تصرف است و اعتبار اثر می شود باید طبق همان حساب بشود. مثلاً اگر گفت که دیروز این آب نجس بود امروز شک داریم شما استصحاب نجاست بکنید، استصحاب نجاست یعنی چی؟ یعنی از این آب پرهیز بکن، در اعتبارش این را دید، چطور از نجس پرهیز می کردی؟ نگو این نجس است، نه پرهیز کن، فقط ازش اجتناب کن، اگر مفادش فقط اجتناب باشد مفاد ابداعی که کرده دست شما به آب برخورد کرد نجس نمی شود چون فقط گفت اجتناب کن، نگفت این نجس است و نجاستش مسری است، اما اگر ابداع کرد گفت این نجس، دیروز نجس بود امروز هم نجس است، دستتان بهش خورد نجس می شود. نکته چیست؟ نکته این است که هر دو امکان دارد، خیال نکنید یکیش امکان دارد لذا آقایان در باب علم اجمالی می گویند عمل است، در باب استصحاب می گویند موضوع است، فرقی همین است، شما اگر این آب دیروز نجس بود امروز حکم نجاست کردید دستتان بهش برخورد نجس می شود، اما اگر دیدید

یک قطره خون در یکی از این دو تا اثناء افتاد دستتان به یکیش خورد می گویند نجس نمی شود. دستتان به یکیش خورد نجس نمی شود، به هر دو چرا، به یکیش خورد، سرش چیست؟ سرش همین نکته ای است که الان عرض کردم. نکته اش الان روشن شد، چون می گوید در استصحاب می گوید دیروز نجس بود الان نجس است، خوب دقت بکنید، نمی گوید وجوب اجتناب، می گوید نجس است، در علم اجمالی هم اگر گفت کل واحد نجس، لباس همین طور است اما می گوید نه چون وجوب اجتناب داشت الان اجتناب بکن، نمی گوید نجس، می گوید این خون یا در این است یا در آن است از هر دو اجتناب بکن، لذا من همیشه عرض کردم کل منهما یجب الاجتناب عنه لکن احدهما نجس واقعی است، معلوم شد ابداع چکار کرده؟ ابداعی که کرده اجتناب از هر دو است، این ابداع کرد، واقع که بود چی بود؟ احدهما بود، آن واقع بود، این الان اعتبار را یاد گرفتید، یک حقیقت، یک واقعی وجود دارد، یک چیز دیگری که وجود ندارد می خواهیم تنزیل بکنیم، اسم این را ابداع می گذاریم، اسم این تنزیل و این اعتبار را ابداع می گذاریم، این جا ابداعی که می کند می گوید از هر دو اجتناب بکن، خب وجوب اجتناب معنایش این نیست که اگر دستتان بهش خورد نجس باشد، این را خوب یعنی من هی مثال ها را می زنم تا این کاملاً در ذهن شما یک ارتکازی بشود در تمام موارد اعتباری این روشن بشود و لذا عرض کردیم مثلاً در جایی که جنبه کاشفیت دارد اگر شما روی کاشفیت کار بکنید اصطلاح شد در اصول، اسمش را حجت گذاشتند، اگر شما کاشفیتش را نگاه نکردید دست از کشفش برداشتید ابداع می شود، همین که نکته ای است که مرحوم نائینی ارزش تعبیر به انکشاف الواقع می کند و لذا مثل مرحوم نائینی و آقاضیا می گویند اگر کاشفیت داشت تکمیل کشف، حجت یعنی تکمیل کشف اما اگر کاشفیت نداشت و فرض این بود که شما به واقع نرسیدید اصطلاح بنده این جا می آید آن ها می گویند جعل وظیفه می کند، ما می گوییم ابداع می کند، در این جا قوامش به ابداع است، در آن جا قوامش به ابداع نبود، البته در باب کاشف ناقص هم از اهل سنت عده ای قائل به ابداع هستند، می گویند اگر روایتی آمد که مثلاً فلان چیز حرام است و در واقع نبود جعل حکم ظاهری بر طبقش می شود. دقت بکنید!

پس بنابراین ما آمدیم سه چیز را از هم جدا کردیم، یکی حجج یکی اصول محرز و یکی اصول غیر محرز، معیار هایش هم گفته شد، در هر سه هم اعتبار است و نحوه اعتبار هم فرق کرد. مرحوم نائینی در حجج می گوید اعتبارش به این است که کاشف ناقص را کاشف تام قرار می دهد، خب اشکال هم کردیم، ما هم همین اشکال را داریم که قابل جعل نیست، اصلا قابل جعل نیست لذا حجیت را باید به چیز دیگه ای برگردانیم، حالا آن بحث امارات را مطرح نمی کنیم.

در جایی که می خواهد تصرف در موضوع بکند و آن را ببیند به هر نحوی از انحاء این می شود اصل محرز، در جایی که بخواهد تصرف در عمل بکند بگوید این کار را انجام بده می شود اصل غیر محرز، این نکته اساسی است. در تمام این ها هست، فقط در مسئله کاشف ناقص آن جا مشهور علمای ما، مشهور متاخرین ما نه قدما چون واقعا این مکتبی که مرحوم نائینی دارد تتمیم کشف، تقریبا الان در حوزه ها همین متعارف است، معنای حجیت را تتمیم کشف می دانند و این را من هی تکرار می کنم که این از محور های اساسی بحث اصول است چون حجیت را تابع کاشفیت می دانند، نکته اش این است. اصلا حجت یعنی چی؟ یعنی کاشف، لذا اگر کاشف تام بود حجت تام است، کاشف ناقص بود حجت ناقص است، اصلا حجیت را دائر مدار کاشف می دانند، ما اشکالمان به آقایان همین بود لذا ما همان کلام مرحوم آقای اصفهانی را قبول کردیم نه از راهی که ایشان رفتند، آن را عرض کردیم حجیت اصلا تابع کشف نیست، اصلا حجیت و کشف را از هم جدا کردیم، آن اساس اختلاف ما با، البته عرض کردم مرحوم آقای نائینی و آقای خوئی این جوری بحث نکردند، این عبارت را آوردند اما به این صراحت که جدا بشود و نشود، به این جور که من عرض می کنم مطرح نفرمودند. بله آن ها می گویند حجیت تابع کشف است، کشف تام حجت تام، کشف ناقص حجت ناقص، کشف نبود اصلا حجت نیست، حجت نبود ابداع می شود، اصل عملی می شود، این خلاصه حرف آقایان، اگر کاشف تام بود به همان کاشف تام، کاشف ناقص بود آن را تمام می کند، اصلا کاشف نبود صفر بود تساوی به قول آقایان، کاشف نبود یا کاشف غیر معتبر به هر حال، اگر کاشف نبود ابداع می کند، ابداع تصور من است، آن ها می گویند جعل وظیفه می کند.

پس بنابراین با این مباحث روشن شد که ما مدعی این هستیم که در باب استصحاب حقیقت استصحاب ابداع است و حقیقت این ابداع و اعتبار تنزیل یقین است، تصرف در یقین است، این در مقابل آن تصوراتی که در باب استصحاب تصرف در واقع می دیدند، آن تصرف در واقع یک چیز است، تصرف در یقین چیز دیگری است، این یقین یک یقین تنزیلی است، این یقین تنزیلی یعنی اعتباری، یعنی ادعائی، یعنی ابداعی یعنی نبود و هستش کردیم، یقین نبود و شما ایجاد کردید، کجا ایجاد کردید؟ در وعای اعتبار، وعای اعتبار کی ایجاد می شود؟ دارای اثر باشد، دارای اثر نباشد ایجاد نمی شود، قوامش به دارای اثر بودن است، نحوه اعتبارش هم خوب دقت بکنید آثار یقین را، یقین خودش طبیعتاً یک حالت ادراکی است، من توضیح عرض کردم صفات نفسانی ما بعضی هایش جنبه ادراکی دارند که آن که گفت دسومة کل شیء بالدهن و دسومة الدهن بنفسه، آنی که بنفسه فقط کشف است یقین است، و بعضی از صفات نفسانی ما جنبه کاشفیت اصلاً، مثل خوشحالی مثلاً، مثل احساس سیری، و بعضی از صفات نفسانی ما که در روایت هم متاسفانه، یعنی مشکل درست کرده متاسفانه، یک نحو بعضی صفات هستند که هم جنبه نفسانی دارند و هم جنبه طریقت دارند مثل کلمه خوف، می گوید اگر از راهی رفتی خوف دشمن بود، ببینید خوف هم جنبه طریقت دارد می ترسیم دشمن بیاید، این مال طریقتش، هم یک حالت نفسانی است، انسانی که خوف دارد حرج دارد، ضیق نفس دارد کانما یصعده السماء، آیه مبارکه هست، صدره حرجاً ضیقاً کانما یصعد فی السماء، این حرجاً ضیقاً این ضیق نفس یعنی انسانی که یک حالت تشویش، اضطراب، ناراحتی، گاهی اوقات این جور الفاظ که در لسان مثلاً إن خاف علی عینه من الرمد، ترسید که به چشم درد مبتلا بشود، ترسید یعنی این در واقع هم باشد یا فقط صفت نفسانی را دیده، این که در روایات ما علمای ما در این جور روایات گیر کردند آن نکته فنیش این است چون خوف هم جنبه طریقت دارد هم جنبه موضوعیت دارد، یک حالت نفسی است دیگه، ممکن است یک کسی روزه بگیرد خوف دارد که چشم درد بگیرد اما عملاً نشود اما خوفش هست، وقتی دارد روزه می گیرد همه اش انتظارش این است که چشمش درد بگیرد و چشم درد هم نگیرد، ممکن است دکتر اشتباه کرده، چشم درد هم نگرفت، پس بنابراین دقت بفرمایید یقین متمحض در طریقت است، البته صفت نفسانی هست، انسانی که متیقن است غیر از انسان شاک است، صفت نفسانیش فرق می کند، در مقوله کیف نفسانی اما واقعیتش این است که طریقت

.....

صرف دارد، آن صفتش را غالبا نگاه نمی کنند، واقعیت و طریقت صرفش را نگاه می کنند، آن وقت اگر این شد می شود یقین یک صفت متمحض در ادراک، اگر آمد تنزیل کرد خوب دقت بکنید، اگر آمد تنزیل کرد عادتاً تنزیل به لحاظ ادراک است، در ادراک تنزیل کرده و لذا عرض کردیم بعضی ها به لا تنقض الیقین بالشک تمسک کردند برای نفی وسواس، این خیلی خوب است، این با استصحاب می سازد، من یک شبهه ای کردم که اصول دارای ملاکاتی هستند مثل قاعده ید یا قاعده سوق مسلم و استصحاب چون حالت سابقه است ملاک واحدی ندارد، نه با این بیان ما معلوم شد که بیان استصحاب ملاکات یقین است، ملاکات ادراکی است، قاعده ید می گوید ملکیت، قاعده سوق می گوید این مذکی است، ببینید آن ها ملاکاتش آثار خارجی معینی است که بار می شود، در باب استصحاب چون تنزیل یقین است و یقین هم حالت ادراکی دارد ملاک استصحاب این طور نیست که بگوییم بی ملاک است، حالت سابقه یا سحرآمیز به تعبیر من، ملاک استصحاب ادراکی است، ملاکات ادراکی دارد لذا یکی از ملاکات ادراکی خیلی واضح نفی وسواس است که وسواس نکند، سابقاً پاک بود حالا هم پاک است وسواس نکن، یکی از معانی لا تنقض را هم این گرفتیم دیگر.

اصلاً عرض کردیم اصولاً بین علمای ما اولین بار که حدیث لا تنقض را آوردند پدر مرحوم شیخ بهائی بود برای این که شاه صفوی وسواس نداشته باشد، اصلاً برای رفع وسواس است و انصافش هم این معنا خیلی ابتدائی هم هست چون تنزیل روی ملاک است، حساب می کند، یعنی مثلاً شیر را وقتی می گوید زید شیر است نه این که چون چهار دست و پا راه می رود یا مثلاً دندانش مثل دندان های شیر است، نه شجاعت را حساب می کند، ملاک را می گیرد، در باب تنزیل ببینید شما می گوئید تصرف می کنید پس مالکید، چون بین ملاک یعنی بین تصرف و ملاک رابطه هست این را ابداع می کند، ایجاد می کند، حالا البته وقتی کسی تصور می کند نود درصدش هم مالک باشد، هشتاد درصدش هم مالک باشند اما به هر حال ایشان بین، بنا بر این که جز اصول باشد یا دست مسلمان گرفتید ممکن است هشتاد درصد مسلمان مذکی به شما بدهد، این می آید ابداع می کند، بقیه موارد را هم میگوید مذکی است. دقت می کنید؟

پرسش: اگر این طوری باشد یعنی طرف شانیت استفاده از قانون را ندارد، یعنی درمان است یعنی می خواهد بگوید ما استصحاب را

یک چیز قانونی نمی گوئیم، وسواس نداشته باش

آیت الله مددی: من در بحث تنجیز عرض کردیم تنجیز تابع وصول به مکلف است، معیار کامل وصول به مکلف یقین است که عرف

کلا قبول ، آقایان ذاتی هم می دانند، بحث در تنجیز است، عرض کردیم طبیعتا این طور است که تنجیز کبری، مرحوم شیخ و کسانی

که قبل از ایشان بدانند از همان که اهل سنت و این ها، تنجیز کبرا را با دست عقلا می دانند به هر نحوی شد مثلا یقین به هر نحوی

شد، اخباری ها گفتند نه در تنجیز کبرا قانون می تواند دخالت بکند، ما اصلا آن بحث را برداشتیم این جوریش کردیم

سوال: در تنجیز قانون دخالت می کند یا نه؟ مثلا بیاید بگوید شما یقینتان از این راه باشد یا از این راه نباشد؟ مرحوم شیخ می گوید

نه، از هر راهی که شما یقین پیدا کردید این حرام است حرام است دیگه، این خلاصه حرف اصولی هاست، اخباری ها می گویند نه آقا

یقین همچنین قداستی ندارد، حساب کتاب دارد، قانون همچنان که جعل می کند می تواند در تنجیز هم دخالت بکند، در مرحله تنجیز

هم دخالت بکند، مثلا بیاید بگوید اگر یقین شما از قیاس بود این حجت نیست، آن ها می گفتند نه اگر یقین آمد از هر راهی باشد

حجت است، روشن شد؟ این یک بحث.

بحث دیگه تنجیز به لحاظ صغری، این جا تقریبا ظاهرا اخباری ها قبول دارند که تنجیز به لحاظ صغری دست عرف است، همین

متعارف عرف، و قانون امکان دارد دخالت بکند اما دخالت نکرده، عملا دخالت نکرده یعنی چون موارد صغری زیاد است این پاک

است این نجس است، این آب است این بول است خب خیلی زیاد است، بخواهد قانون بیاید در یکی یکی این ها دخالت بکند، که این

این جا این طور است، این جا این طور است، این خب شان قانون نیست، بله قانون روی یک عناوین عام دخالت می کند مثلا می

گوید وسواس نداشته باش،

پرسش: آن که وسواس دارد بحث استفاده از قانون نیست، مریض است یعنی دیگه از استصحاب حکم قانونی نمی شود در آورد، عرف

که این کار را نمی کند ولی منظورم این است که استفاده از این احادیث برای بحث های قانونی نیست

آیت الله مددی: بحث حقوقی اگر مرادتان این است که برای مرحله تنجز کبرا، چرا خب عده ای از آقایان معروف اصولیین متاخر ما در کبرا هم استصحاب را قبول دارند، در شبهات حکمیه قبول دارند، اگر بگوییم نه مثل ما که در شبهات موضوعیه باشد آن وقت این شان قانونیش این است که قوانین در یک مقدار از موضوعات روی جهاتی دخالت می کنند، دخالت در وسواس لازم نیست به استصحاب باشد، به راه های دیگه هم دارد، بگوید وسواسی به علم خودش در باب نجاست اعتماد نکن، تصادفا در عروة دارد که لا عبرة بعلم الوسواسی فی الطهارة و النجاسة، فکر کنم در عروة این طوری دارد. ما آن جا نوشتیم اگر وسواسی علم به طهارت دارد که این را از جبرئیل امین گرفتی، وسواسی علم به طهارت پیدا بکند جز معجزات و جز کرامات است، این که لا عبرة بعلم الوسواسی فی الطهارة که معنا ندارد، فی النجاسة را اشکال بکنیم و إلا وسواسی اگر علم به طهارت پیدا بکند این دیگه گفت قریب شق القمر است مثلا.

به هر حال این که شارع بیاید تصرف بکند چرا، فرض کنید مثلا می آید تصرف می کند برای سهولت امر، قاعده ید را قرار می دهد، قاعده سوق مسلم را قرار می دهد، این در موضوعات است. بنده صاحب التقصیر کرارا و مرارا و تکرارا عرض کردیم کلیه این قواعد فقهیه و اصولی که ما الان داریم در شبهات موضوعیه هستند إلا استصحاب بنا بر رای کسانی که در شبهات حکمیه جاری می شود و اصالة الطهارة بنابر این که در شبهات حکمیه هم جاری بشود، غیر از این دو تا ما دیگه اصلی در شبهات حکمیه نداریم. عرض هم کردیم مراد ما از شبهات حکمیه خود حکم بعنوانه است، چرا احتیاط داریم، می گوید نمی دانید صدقه واجب است یا نماز، هر دو را، این برای عنوان مشکوک است، این را داریم اما خود حکم این واجب است به اصل، ما چنین اصلی برای خود حکم نداریم به طور کلی، این را ما کلا اصول را برایتان عرض بکنم این ارتکازات در ذهنتان بماند، کلا اصلی که بیاید یک حکم را بعنوانه ثابت بکند در شبهات حکمیه نداریم إلا استصحاب که الان غالبا آقایان ما قبول دارند، البته آقای خوئی که مخالفت کردند بعضی از شاگردان هم با ایشان موافقت، آن که من فکر می کنم شاید بیشترشان هم با ایشان مخالفند، قبول کردند استصحاب را در شبهات حکمیه.

إلا استصحاب، و إلا اصالة الطهارة، حالا چرا اسم اصالة الطهارة می شود؟ خب در کتاب طهارت است خاص است دیگه، حالا این خیلی هم کاربرد فراوانی ندارد لکن من از باب احاطه بر موضوعات می خواهم خدمتتان بگویم که کلیه اصول قرعه، ید، قاعده تجاوز، قاعده فراغ، قاعده من ملک شیئا، تمام این اصول که شما ملاحظه می فرمائید کلا در شبهات موضوعیه هستند إلا استصحاب روی رای آقایان مثل مرحوم نائینی چون ایشان قائل به شبهات حکمیه است، اخباری ها هم همین جا مخالفند و إلا اصالة الطهارة. برائت عرض کردم عنوان مجهول است، برائت می گوید حکمی که نمی دانی، عنوان مجهول داریم، احتیاط هم داریم خب، اما نه ببینید حکم بعنوانه مثلا می گوید این آب قبلا آبی که متغیر به خون شد پنج کر بود نجس است، حالا زال التغير، هنوز هم نجس است، این شبهه حکمیه است، یا این متیمم که وارد نماز شد الان آب پیدا کرد در اثنای نماز يجب عليه المضی این شبهه حکمیه است، مراد این است، اسم این را هم استصحاب گذاشتند، مراد از استصحاب این است جایی مثل همان مسئله زن، حالا مسئله زن چون ظاهر آیه محیض است ممکن است بگوئیم مادام خون وجود دارد اما این مثال هایی که هست این هاست، این هایی که تقریبا متمحض است، باز هم متمحض نیست، سابقا عرض کردم

خیلی خب تا این جا ان شا الله اجمال مطلب روشن شد، ما هی کلیات را می گوییم برای این که تکرار در ذهنتان بماند پس در تنجز کبرا از اصول عملی دو تا بیشتر نداریم، استصحاب علی القول به و اصالة الطهارة، ظاهرا اصالة الطهارة بین اصحاب ما اجماعی باشد، ظاهرش این طور است و إلا عرض کردم چون دلیلش منحصر به یک روایت است آن هم روایت عمار سبابی آن هم خیلی مشکلات فنی دارد عمار سبابی، جهات مختلف درش اشکال وارد است و متنش هم کل شیء نظیف است، کلمه طاهر نیست، در کتاب صدوق در مقنع آورده کل شیء طاهر و إلا متنی که ما الان در روایت با سند داریم کل شیء نظیف، احتمال این که نظیف اختصاص به شبهات موضوعیه داشته باشد خیلی بالاست، نظیف را شامل شبهات حکمیه دیدن خیلی مشکل است. به هر حال اجماع اصحاب ظاهرا بر این است که در شبهات حکمیه و موردش هم کم است به هر حال، هم در کتاب طهارت هم محدود است، موارد زیادی ندارد.

.....

علی ای حال کیف ما کان اما استصحاب خیلی مورد دارد، خیلی در اصول کاربرد دارد، اگر استصحاب را قبول نکردیم می شود در شبهات موضوعیه، یکی از فلسفه هایی که در شبهات موضوعیه که استصحاب است آن حالت وسواس را بر می دارد، حالت تردید را بر می دارد، زید سفر رفته ده روز است نیامده، یک ماه است نیامده، خبری هم ازش نیست، جایش هم معلوم نیست، گفته شده مثلا سخته کرده مرده، ببینید شما هی تردید، زنش تردید، بچه هایش تردید، اموالش تردید، می گوید استصحاب حیات بکنید، این تردید ها را

پرسش: آن تفسیری که دیروز ارائه کردید این تردید ها را بر می دارد یعنی اگر عقلا آن جور عمل می کردند که دیروز گفته شده اصلا تفسیر استصحاب به غیر این، غیر عقلائی است، نص هم باشد آدم می گوید جعلی است

آیت الله مددی: آن یک تفسیر دیگری بود اصلا استصحاب نبود.

پرسش: بله می خواهم بگویم اگر عقلا آن جوری عمل می کنند آن را باید پی بگیریم ببینیم امضای شارع دارد آن چیز جالبی است، نباید آن را سریع رها بکنیم.

آیت الله مددی: ما هم رها نکردیم، من ان شا الله در جمع بندی نهایی خواهم گفت که آن حرفی که دیروز گفتیم خوب است، می شود استفاده کرد و این استصحاب به معنای ابداعی است، این دو تا را قبول کردیم.

از این مجموعا ۲۲ تا احتمال این دو تا را قبول کردیم و لذا این چون عرفی می شود و شارع قبول کرده خیلی معیارش محدود می شود، آن معیاری که اصولیین گرفتند، آن یکی هم دلیل تعبدی خودش است، آن هم نکته اش این است.

آن نتیجه نهایی را می خواستیم آخر بگوییم، نتیجه نهایی ما هم همین است.

برگردیم به شرح همین مسئله ابداع، ببینید نکته، یک: ما یک امر حقیقی داشتیم، یک امری که نبود داشتیم، تنزیل می خواستیم بکنیم، تنزیل به لحاظ اثر است، وقتی آمدید یقین را تنزیل کردیم یک دفعه می گوئیم حیات زید را می بینیم باقی است، یک دفعه می بینیم این یقین را، اگر یقین را تنزیل کردیم دقت بکنید چون طبق قاعده ای که عرض کردیم در تنزیل بین منزل و منزل علیه باید یک نکته

ای باشد، نکته واضح و روشنی باشد به لحاظ آن و رابطه هم داشته باشند، اگر بناست در یقین تصرف بکنیم طبیعتاً تصرف ما باید مربوط به ادراک باشد، طبیعتاً این طور است چون آن صفت بارز یقین مثلاً یقین تنجز آور است این هم همین طور، یقین وسواس را بر می دارد شک را بر می دارد و لذا هم فرمود فلیطرح الشک و لیبن علی ما استیقن، آن جا و لیبن، بناء یعنی عمل، عمل بکنند، لذا آن جا این شبهه هست که اگر ما باشیم و آن نص، و لیبن علی ما استیقن یعنی اصل عملی غیر محرز، توضیحاتش دیگه کاملاً فکر می کنم ضوابط دیگه روشن شد، اصلاً کل روایات سنی، شیعه الان فهمشان و کل احکام و کل مباحث حجج را در این جا الان به یک نحو واضحی مطرح کردیم، خیلی هم راحت می توانیم تصمیم گیری بکنیم که قبول بکنیم یا نکنیم، این راجع به این.

و لذا عادتاً این که بگوییم استصحاب ملاک ندارد، اصل سحرآمیزی است چون حالت سابقه مختلف است نه ملاک دارد، ملاکش ملاک ادراکی است چون ملاک های بقیه اصول ادراکی نیست، برای ما قابل فهم است مثلاً احتیاط می گوید از این آب هم اجتناب کن از آن آب هم اجتناب کن، این قابل فهم است، این مشکل ندارد. ید می گوید این مالک است، این هم قابل فهم است، به ید دست مسلمان می گوید این مذکی است یا سوق مسلمان، مذکی است، این حلال است، این چرمی که از بازار مسلمان خریدی میته نیست، چرم از میته نیست، این ها قابل تصور است، خیلی روشن است، قاعده قرعه می گوید قرعه چی در آمد به همان عمل کن، قاعده فراغ می گوید از عمل خارج شدی عملت صحیح است، قاعده تجاوز می گوید از محل آن رد شدی آن را انجام دادی، تمام این ها مفادش واضح است، این ابداع ها یکی یکی روشن شد، نکات ابداعش هم همه روشن شد. در باب استصحاب ابداعی که هست نکته اش نکته ادراکی است، ادراک عادتاً خودش فی نفسه مصلحت ندارد، طریقت دارد، اگر مصلحتی برای ادراک هست این جوری است، وسواس را بر می دارد، شک را بر می دارد، تردید را بر می دارد، شما را آرامش می دهد، یکی می گوید این آقا رفته سگته کرده، یکی می گوید فوت کرده، یکی می گوید فلان بیمارستان رفتیم چیزی شبیه جنازه او بود، هر کسی، وقتی شما استصحاب بقای حیات کردید زنش به زوجیت او باقی است، اموالش باقی است، آثارش بار می شود، ملاکات در باب استصحاب چون تنزیل یقین است بنابراین

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: تنبیهات استصحاب، انتهای تنبیه چهاردهم (بر اساس تبویب مرحوم نائینی)

دوشنبه: ۱۳۹۷/۹/۱۲

جلسه: ۴۸

صفحه ۱۴

چون تنزیل یقین است طبیعتاً ملاکش ملاک ادراکی است نه ملاکاتی که متعارف اوست لذا استصحاب با بقیه اصول هم فرق میکنند،

نکته اساسیش این است

توضیح این که این ملاک ابداعی است فردا

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين